

هر مرحله از جنبش‌ها راهکار نوین می‌طلبد

ک. رحمانی

تاریخ می‌تواند هم در سطح عملی و هم تئوریک درک شود. در عین حال هردوی اینها واحد هستند، چون تئوری درک فاکت‌ها را در نظر دارد و بر شالوده عملی رشد می‌کند و از سوی دیگر متضاد نیز هستند. علاوه بر این تطبیق مستقیم برخی ادعاهای عملی با احکام تئوریک می‌تواند بصورت مستقیم حذف‌کننده یکدیگر عمل کنند.

در نیمه نخست سال‌های دهه هشتاد در جامعه‌شناسی شوروی، بطور رسمی جامعه‌شناسی مارکسیستی ای که در واقع شبه مارکسیستی و در ماهیت خود اسکولاستیک بود، مسلط و در مقابل آن بطور رسمی یا نیمه رسمی مواضع جامعه‌شناسی عملی و یا تجربی که از غرب اقتباس شد، گسترش و استیلاء یافت. بطور نمونه از نیمه دوم سال‌های دهه هشتاد جامعه‌شناسی تجربی به پدیده‌ای مسلط تبدیل شد که بطور کلی با خط‌مشی رسمی «نوسازی» دوره پروسترویکا مطابقت داشت و مرحله تدارکاتی حکومت بورژوازی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

برای یک امپریک پیگیر هرگونه تئوری اسکولاستیک عمل می‌کند و برای او سطح تجربی (آگاهانه یا نا آگاهانه) آخرین چیز تصور می‌شود و مافوق آن هیچ چیزی نمی‌تواند باشد. برای جامعه‌شناس اسکولاستیک نیز مانند امپریک، جامعه‌شناسی تئوریک واقعی و زنده غیر قابل فهم است و گونه‌ای از نسبی‌گرایی وانمود شده که بطور بی‌اساسی مطلق‌ها را رد می‌کند.

دوران کنونی و گرایش‌های آن برای برداشت تئوریک یک تحلیل ناقص به نظر می‌رسد. در اینجا مقیاس دیگری ضروری است، که آن مقیاس چیزی جز مقیاس همه تاریخ، کشف قانونمندی‌های همه تکامل بشریت نیست. برای درک تئوریک جهان معاصر حتی شده بازگویی شماتیک نقاط گرهی تاریخ واقعا ضروری است.

در اعماق سرمایه‌داری و تکامل ضروری آن، پیش‌شرط‌های مادی و معنوی حذف سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی بطور کلی فراهم می‌آیند. برای تظاهر عمل خودبخودی نیروهای اجتماعی، آناارشی تولید و بحران‌های اقتصادی یکی از نمونه‌ها است. سرمایه‌ضمن تکامل، شرایط تلاشی خود و موجبات جامعه‌نو و آتی را بوجود می‌آورد. چنانچه این منطق و قانونمندی تاریخی را با قانون نفی در نفی دیالکتیکی به جمهوری وارد مرحله جدید شده اسلامی ایران انطباق دهیم، در اعماق و ژرفای آن، نفی آنچه که اکنون نو است، رویداده می‌شود. وقتی می‌گوییم جمهوری اسلامی وارد مرحله جدید شد، این جدید خود جدید نمی‌ماند و وارد مرحله کهنه یا نفی دیالکتیکی خود می‌شود.

آرایش موجود نیروهای طبقاتی و اجتماعی در ایران در مرحله جدید نشان می‌دهد که موقعیت سیاسی نیروها و مردم چنین نمی‌ماند که چنان‌مانده و به تضاد‌های جدی دیگر در مرحله دیگر جمهوری می‌انجامد. اهمیتی ندارد که این تضاد‌ها در چه پوشش ایدئولوژیکی قرار می‌گیرند. آنچه در این شناخت اهمیت کلیدی دارد، تضاد منافع اجتماعی و طبقاتی است که بمثابة پلی بین واقعیت موجود و ذهن توده‌ها عمل می‌کند. این کاریکاتور گماشته شده در مرحله جدید جمهوری اسلامی نیز با تمام وعده‌های خود به محض برخورد با واقعیت‌های جامعه، یا باید به حل آن بپردازد و یا این شر اجتماعی به کنار خواهد رفت. هر نویی نو نمی‌ماند و بقول انگلس، «برای دیالکتیک هیچ چیز مطلق و قطعی نیست.»

تضادها در کشور ما به اندازه کافی به پیچیدگی رسیده است. نکته اینجا است که طبقات و گروه‌های اجتماعی برای منافع خود در مرحله کنونی ملزم به راهکارهای نوین خود هستند. در تاریخ جمهوری اسلامی هیچگاه موقعیت سیاسی طبقات و گروه‌های اجتماعی اینگونه سیال و انعطاف پذیر نبوده است. شرایط عینی جدید بی شک به تعمیق فعالیت نیروی‌های اجتماعی کمک و آن را حادثر خواهد کرد. اما چگونگی و شکل آن را با قاطعیت از پیش نمی‌توان تعیین کرد.

دیالکتیک نفی در نفی در تکامل تاریخ بشریت ضروری است. با نفی در نفی در مراحل میداء تکامل بشریت «تصفیه» از اشکال آنتاگونیستی تکامل روی می‌دهد. هدف اساسی تولید ساده زندگی فیزیکی افراد و مصرف ساده نعمات معنوی و مادی آن‌ها به عنوان افراد ویژه و ممتاز نیست، بلکه تولید و باز تولید انسان بمثابه عنصر آزاد، همه جانبه رشد یافته بشریت و عضو جامعه بشری است. مرحله نفی در نفی زمانی امکان پذیر می‌شود که تولید قادر به تأمین مناسب‌ترین زندگی و نیازهای بیولوژیکی افراد باشد. این به معنی گذار به نوع جدید تکامل، گذار به حذف مبارزه افراد با یکدیگر بخاطر حیات بیولوژیکی است.

در برابر بشریت باز بطور آگاهانه آلترناتیوی که چندان کفایت نمی‌کند، پیش می‌آید: یا نابودی یا زودتر یا دیرتر گذار به مرحله کیفی نوین تکامل، مرحله نفی در نفی. چنین است روند کلی تاریخ. اما تاریخ هیچگاه در خط مستقیم حرکت نمی‌کند. در آن بسیاری وقفه‌ها و بازگشت به عقب وجود دارد و نه تنها انقلابات، دوران تحولات آرام تکامل، هم اما ضد انقلابی که در تاریخ پدیده نادری نیست، روی می‌دهد. ضد انقلاب پدیده تازه‌ای نیست، بلکه همزاد انقلاب است. هرگاه که انقلاب نتوانسته به وظایف خود عمل کند، ضد انقلاب همچون خوره‌ای بر آن چیره گشته است.

ما می‌دانیم که ضد انقلاب در جمهوری‌های شمال ایتالیا، زمانی که در آنجا نظام سرمایه‌داری برقرار شده بود، وجود داشت و سپس ارتجاع فئودالی بر آن تعرض کرد. ما می‌دانیم که انقلاب در انگلستان به پیروزی ضد انقلاب انجامید، که بطور کلی از تکامل این کشور به سمت سرمایه‌داری جلوگیری کرد. یا در فرانسه که انقلاب کبیر بورژوازی توسط ضد انقلاب پایان گرفت.

همه این مسائل بصورت عملی در همه کشورهای اروپای غربی یعنی آنجایی که سرمایه‌داری برای نخستین بار در تاریخ بوجود آمد، روی داد. درک تئوریک طبقه ارتجاعی که با حرکت تاریخ متضاد است، ارائه تصویر مخدوش از واقعیات جامعه، تاریخ و حرکت‌های اجتماعی است. دلیل آن هم این است که ارتجاع تاریخ را در دست ندارد و به لحاظ فکری کاملاً عقب مانده است یا تاریخ را بد فهمیده، که در آن صورت چیز بسیار خطرناکی است.

و امروز نیز ما گرفتار ضد انقلاب هستیم. گرفتار ضد انقلاب بورژوازی، سرمایه‌داری و ارتجاع، چه در کشور ما و چه در کشورهای دیگر است. در آنجا انقلاب صورت گرفته بود. ضد انقلاب مانند انقلاب نیست و از هیچ نیز بوجود نمی‌آید. ضدانقلاب ترسیم تاریخ را واژگون جلوه می‌دهد، خود را انقلابی، چپ‌ها را راست یا راست‌گرا معرفی می‌کند. هر قدر که ضد انقلاب غلبه کند، دندان‌نمایی وحشیانه و کاراکتر ضد مردمی آن‌ها هرچه بیشتر مشهودتر شده و راست‌گراها به نظر چپ و چپ‌ها راست‌گرا می‌شوند. به پایان انجامیدن این پروسه با پیروزی ضد انقلاب، به معنی آغاز پایان آن خواهد بود. درست است که حقیقت نسبت به طبقات اجتماعی بی تفاوت است، اما طبقات و گروه‌های اجتماعی هستند که نسبت به حقیقت بی تفاوت نخواهند بود.